

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال چهارم، زمستان ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۱۴

بررسی تطبیقی قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت با حمل اولی و حمل شایع در نظر علامه مصباح یزدی

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۵ تاریخ تأیید: ۹۱/۱۰/۱۲

جمال سروش*

علیرضا صناعی**

تفاوت قضایای تحلیلی و ترکیبی و کاربردهای هر یک از آنها از مسائل مهم معرفت‌شناسی و فلسفه تحلیلی است که ابتکار آن به نام «امانوئل کانت» رقم خورده است. بررسی سابقه این تقسیم و معرفی لایب‌نیتس به عنوان مبتکر واقعی آن اولین بحثی است که در این نوشته آمده است. تعریف قضایای تحلیلی و ترکیبی از نظر آیت‌الله مصباح یزدی و همچنین تعریف حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی از منظر ایشان بحث بعدی این نوشتار است. در ادامه، بررسی تطبیقی قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت با تقسیم مشابه آن در منطق اسلامی، یعنی تقسیم قضایا به حمل ذاتی اولی و شایع صناعی، جای می‌گیرد. مقاله حاضر، با روش تحلیلی-تطبیقی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای، مقایسه تطبیقی این دو گونه از قضایا را در دستور کار قرار داده است. پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از: نسبت قضایایی که از حمل ذاتی اولی - در

*. استادیار گروه فلسفه دانشگاه ملایر.

** حجة الاسلام صناعی کارشناسی ارشد فلسفه علم موسسه امام خمینی علیه السلام

نظر علامه مصباح یزدی - برخوردارند با قضایای تحلیلی - در نظر کانت - و نیز نسبت قضایایی که از حمل شایع برخوردارند با قضایای تحلیلی چیست؟ در پایان، به این نتیجه رسیدیم که این دو تقسیم با وجود شباهت‌هایی که با یکدیگر دارند، مطابقت کامل نداشته، شباهت این دو تنها در کلیات است و در جزئیات و در اهدافی که هر دو دنبال می‌کنند هیچ شباهتی ندارند.

واژه‌های کلیدی: حمل اولی، حمل شایع، کانت، تحلیلی، ترکیبی، علامه

مصباح یزدی

مقدمه

یکی از مهم‌ترین تقسیمات قضایا در معرفت‌شناسی غرب تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی است که هر زاویه‌ای از زوایای این موضوع مورد بحث و نظر قرار گرفته است. امروزه، به چند دلیل، اهمیت این تقسیم از سابق فراتر رفته است: ا. در سیر تاریخ فلسفه غرب، فلسفه کانت را نقطه عطف به حساب می‌آوردند تا جایی که برخی فلسفه او را مرز فلسفه قدیم و فلسفه جدید می‌شمارند، زیرا کانت کوشیده تا این پرسش اساسی را که محور کتاب سنجش خرد ناب را شکل می‌داد، پاسخ دهد: چگونه برخی از احکام ترکیبی به صورت پیشینی ممکن است؟ جواب این سؤال است که به کانت جرئت داد تا ادعا کند دیگر هیچ مسئله مابعدالطبیعی که حل نشده باشد یا حداقل کلید حل آن به دست نیامده باشد وجود ندارد.

ب. «سخنانی که کواین (فیلسوف تحلیلی) در دو حکم جزمی خود آورده تا نشان دهد اساس تجربه‌گرایی بر تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی استوار است» (ر.ک. علوی‌نیا، ۱۳۸۰: ۱۰۱ - ۱۰۶) و، از این رو، دیگر جایی برای ادعاهای جزمی

در تجربه باقی نمی ماند. بنابراین، حتی علوم تجربی نیز اعتبار خود را مدیون صحت این تقسیم هستند.

ج. در طول تاریخ فلسفه از زمان فیثاغورث گرفته تا به امروز، موج شکاکیت اصول و مسلمات مکاتب مختلف فلسفی را درنوردیده و اعتبار قضایای حسی، عقلی و تجربی را زیر سوال برده است. این موج شکاکیت حتی خود را به اصول و مسلمات قضایای ریاضی هم رسانده است ولی هنوز نتوانسته وضوح و بداهت قضایای ریاضی را زیر سؤال ببرد. به هر حال، تا به امروز این گونه قضایا را به تحلیلی بودن آنها برمی گرداندند، اما امروز باید فکری به حال قضایای تحلیلی کرد. به عبارتی دیگر، آیا جای آن رسیده که پرونده قضایای بدیهی را مختومه بدانیم؟

با توجه به این سه دلیل، دیگر شکی در لزوم پرداختن به بررسی قضایای تحلیلی و ترکیبی باقی نمی ماند.

از سویی دیگر، و همان طور که تفکیک قضایای تحلیلی از ترکیبی از تفکیک های پرباشنده و پرفایده فلاسفه غرب بوده است، تفکیک میان حمل اولی و حمل شایع از نوآوری های منطق دانان مسلمان و راهگشای بسیاری از مسائل پیچیده فلسفی است. این تفکیک ها پیامدهای ارزنده ای در مباحث منطقی، فلسفی و معرفت شناسی دارند و فلاسفه غرب و فلاسفه اسلامی از آنها بهره های فراوان برده اند. اما توجه آگاهانه و برشماری وجه اشتراک و افتراق بین این دو تقسیم دارای سابقه ای کمتر اما پرفراز و نشیب است و برشماری تمام این وجه اشتراکات و افتراقات از دیدگاه تمام فلاسفه اسلامی و غربی درخور این نوشتار مختصر نیست. در این نوشتار سعی بر این است که یک بررسی تطبیقی بین

قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت با حمل ذاتی اولی و شایع صناعی در نظر علامه مصباح یزدی حاصل گردد.

با این مقدمه، پرسش اصلی این است: آیا قضایایی که از حمل ذاتی اولی برخوردارند همان «قضایای تحلیلی» کانت هستند، و آیا قضایایی که از حمل شایع صناعی برخوردارند، همان «قضایای ترکیبی» کانت هستند و، به عبارتی دیگر، آیا میان این دو تقسیم این‌همانی برقرار است یا خیر؟

پیشینه بحث قضایای تحلیلی و ترکیبی

معمولاً ابتکار تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی را به کانت نسبت می‌دهند و کانت هم خود را مبتکر این تقسیم می‌داند اما وی ریشه‌های این تقسیم را در آثار دکارت، لاک و ولف و به اقتضای او حکیمی چون بوم گارتن پی‌جویی می‌کند، (کانت، ۱۳۷۰: ۱۰۴ - ۱۰۵) در حالی که تقسیم حقایق به حقایق مربوط به «نسبت میان تصورات» و حقایق مربوط به «امور واقع» در آثار هیوم (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۲۹۲/۵ - ۲۹۵) بسیار به تقسیم تحلیلی و ترکیبی نزدیک‌تر از گفته‌های کسانی است که کانت از آنها نقل می‌کند و، قبل از هیوم، لایبنیتس با تفصیل و روشنی بیشتری به این بحث پرداخته است. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴/۳۴۹) تقسیم حقایق به حقایق عقل و حقایق واقع و تقسیم هر یک از آنها به اولیه و مشتقه و بیان فروع بحث و نیز ذکر اشکالاتی که لایبنیتس به آنها پرداخته و پاسخ داده است (همان: ۳۴۷-۳۵۱) همه آنچه را که کانت دربارهٔ تحلیلی و ترکیبی گفته است دربردارد و جای شگفتی است که کانت با وجود توجّهی که به دیدگاه‌های این دو فیلسوف داشته، به ویژه، و بیش از ده بار در کتاب «نقد عقل محض» از لایبنیتس نام برده و به بزرگی او اذعان کرده است (کانت، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰) حتی یکبار هم نسبت به

سابقه این بحث در آثار هیوم و لایب‌نیتس اشاره‌ای نکرده است.

تعریف قضایای تحلیلی و ترکیبی نزد کانت

اگر محمول در مفهوم موضوع گنجانده شده باشد، یعنی اگر محمول قضیه فقط تکرار مفهوم موضوع قضیه و توضیح‌دهنده معنای موضوع باشد، قضیه را «تحلیلی» نامند، در قضیه تحلیلی محمول چیزی به مفهوم موضوع نمی‌افزاید بلکه محمول تنها بیانگر مفهوم موضوع یا بیانگر جزئی از آن است و، در واقع، محمول تکرار مفهوم موضوع یا تکرار جزئی از مفهوم موضوع خود می‌باشد. پس، برای اثبات صدق حکم تحلیلی هیچ‌گونه نیازی به رجوع به عالم خارج نیست و چنین امری ضرورت ندارد بلکه همین که معانی الفاظ به کار رفته در حکم را بفهمیم این قضیه صادق است. مثالی که کانت برای قضیه تحلیلی ارائه کرده این است: «جسم ممتد است»؛ در این قضیه، مفهوم امتداد را بر جسم حمل کرده‌ایم، در حالی که این مفهوم در مفهوم جسم بودن نهفته است و، در حقیقت، با آگاهی از این محمول بر دانش ما نسبت به موضوع افزوده نشده است و نیز برای فهم مفهوم امتداد نیازی به رجوع به عالم خارج نیست. مثال‌های دیگر: مثلث سه ضلع دارد یا سه زاویه دارد، یا جسم دارای طول است، مثال‌هایی که از ریاضیات برگرفته شده است، نیز، از قضایای تحلیلی تشکیل شده است.

اما اگر محمول قضیه در مفهوم موضوع قضیه گنجانده نشده باشد بلکه مفهوم محمول چیزی بر مفهوم موضوع اضافه کند، قضیه را «ترکیبی» نامند؛ چنین قضیه‌ای از دو مفهوم مستقل تشکیل شده است و محمول قضیه تکرار مفهوم موضوع و تنها بیانگر معنای موضوع نیست بلکه مفهوم دیگری را بر مفهوم موضوع می‌افزاید، مانند اینکه جسم در حرارت منبسط می‌شود که محمول قضیه

- یعنی انبساط جسم در حرارت - همان تکرار معنای جسم یا جزئی از مفهوم جسم نیست بلکه این دو مفهوم از طریق تجربه کشف شده‌اند، نه از طریق تحلیل مفهوم موضوع جسم. در نتیجه، در قضیه ترکیبی است که تنها از طریق تجربه به معلومات ما نسبت به موضوع چیزی اضافه می‌شود و به علم ما می‌افزاید، برخلاف قضایای تحلیلی که تکرار معنای موضوع است و چیزی به علم ما نمی‌افزاید. (کانت، ۱۳۷۰: ۹۶-۹۷؛ نیز ر.ک. ملکیان، ۱۳۷۸: ۱۱۳/۳)

تعاریف سایر فلاسفه غرب از احکام تحلیلی و ترکیبی

با توجه به اینکه بسیاری از مطالب کانت در بحث قضایای تحلیلی و ترکیبی ریشه در نظرات هیوم و لایب‌نیتس دارد، جا دارد که پیرامون نظرات این دو فیلسوف غرب در رابطه با قضایای تحلیلی و ترکیبی مطالبی را یادآور شویم.

۱. دیدگاه لایب‌نیتس

یکی از دو اصل منطقی لایب‌نیتس عبارت است از اینکه در هر قضیه صادق محمول منطوی و ذوب‌شده در موضوع است. فرق قضیه صادق با کاذب در این است که در قضیه کاذب محمول در موضوع وجود ندارد، مثل اینکه درباره کیف سیاه رنگی بگوییم «این کیف سیاه نیست». لازمه سخن لایب‌نیتس آن است که همه قضایای صادق تحلیلی^۱ باشند و اگر قضیه‌ای به دید او قضیه نبود یا کاذب بود، به یقین، تحلیلی نیست. بر این اساس، ماده همه قضایا ضرورت است، نه امکان. بنابراین، در قضایای صادق گوینده قضیه با حاضر کردن موضوع در ذهن

۱. تحلیلی به اصطلاح کانت در اینجا مراد است. قضایایی که محمول از خود موضوع قابل استنتاج است.

خود صفت آن را نیز در ذهن خود حاضر می‌کند و بعد آن را به موضوع نسبت می‌دهد. پس، قضایای ترکیبی با اصطلاح کانت، از دیدگاه لایب‌نیتس یا قضیه نیستند یا قضیه کاذب‌اند. (ر.ک. کاپلستون، ۱۳۹۰: ۴/۳۴۷ - ۳۴۹ و ۳۵۲ - ۳۵۳؛ ملکیان، ۱۳۷۸: ۲/۲۶۸ - ۲۶۹)

۲. دیدگاه هیوم

هیوم می‌گوید: محمول در هر قضیه معنادار گاه مفهوم موضوع را تجزیه و تحلیل می‌کند که می‌شود قضیه تحلیلی توضیحی، همچون قضایای ریاضیات که بیانگر نسبت‌های تصورات است؛ قضیه‌ای مانند «در هر مثلث قائم الزاویه‌ای یک وتر وجود دارد» یا مانند «سه ضربدر پنج مساوی نصف سی است» قضیه‌ای است که نسبت میان اعداد را بیان می‌کند؛ قضایایی از این نوع را صرفاً از طریق فکر، بدون وابستگی به چیزی که در جهان موجود باشد، می‌توان کشف کرد. [گویایی هیوم بر این باور است که انکار قضایایی که در باب روابط میان تصورات است، چه از راه شهود اثبات شده باشد و چه از راه برهان، مستلزم تناقض‌گویی است. برای مثال، اگر کسی قبول نکند در هر مثلث قائم الزاویه‌ای یک وتر وجود دارد، چنین شخصی یا معنای وتر را نمی‌فهمد یا معنای مثلث قائم الزاویه را، و اگر معنای هر دو را بفهمد و چنین قضیه‌ای را انکار کند، دچار تناقض‌گویی شده است]. و گاه آن محمول درباره وجود موضوع و آثار خارجی موضوع (گزاره‌های گویای امور واقع) بحث می‌کند که می‌شود قضیه ترکیبی. فقط قضایای تجربی اینگونه‌اند، زیرا فقط از طریق تجربه به آثار وجودی می‌رسیم؛ با اندیشیدن محض و تحلیل مفهومی نمی‌توان به وجود خارجی هیچ موضوعی رسید بلکه باید از تجربه به آن رسید، [نتیجه آنکه هیوم همه قضایای ریاضی را تحلیلی و تنها

قضایای علوم تجربی را ترکیبی می‌داند و او از این طریق قضایای معنادار را منحصر در قضایای تحلیلی ریاضی و ترکیبی تجربی می‌داند، و سایر قضایا را بی‌فایده و بی‌معنا می‌داند. [ر.ک. کاپلستون، ۱۳۷۰: ۲۹۴/۵ - ۲۹۵؛ ملکیان، ۱۳۷۸:

۳ / ۷۸ - ۸۳)

از عبارت هیوم، می‌توان از دو ویژگی برای احکام تحلیلی نام برد:
- عقل برای تصدیق آنها کافی است (تجربی نبودن)؛
- انکار آنها مستلزم تناقض‌گویی است.

تعریف علامه مصباح یزدی از احکام تحلیلی و ترکیبی

ایشان، در مرحله نخست، قضایا را به حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی و، سپس، حمل شایع صناعی را به هلیه بسیطه و هلیه مرکبه، و پس از آن، هلیه مرکبه را به «تحلیلی و ترکیبی» تقسیم می‌کند و قضایای تحلیلی را این‌گونه تعریف می‌کند: «در هلیات مرکبه، اگر مفهوم محمول از تحلیل مفهوم موضوع به دست بیاید، قضیه را تحلیلی و در غیر این صورت آن را «ترکیبی» می‌نامند».

(مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۱/۲۳۶ - ۲۳۷)

طبق بیان علامه مصباح یزدی، تفاوت زیادی بین قضایای تحلیلی و بین حمل ذاتی اولی وجود دارد، زیرا اولاً ایشان مقسم قضایای تحلیلی و ترکیبی را حمل شایع قرار می‌دهد، ثانیاً هلیات بسیطه را از تقسیم خارج می‌کند و ثالثاً از تعبیر «حصول مفهوم محمول از تحلیل موضوع» به جای تعبیر «اندراج مفهوم محمول در موضوع» استفاده می‌کند.

حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی

به نظر می‌رسد که برای نخستین بار سید صدرالدین دشتکی، در مناظراتی که با علامه دوانی در حواشی بر شرح تجرید قوشجی داشته، میان این دو گونه حمل تمایز نهاده است. (هاسپرس، ۱۳۷۰: ۳۵۹ - ۳۶۰) اما مراجعه به آثار منطق‌دانان مسلمان نشان می‌دهد توجه به این تفکیک و جعل این دو اصطلاح سابقه بسیار بیشتری دارد. ریشه‌ی اساسی توجه به این تفکیک در تفکیک میان وجود ذهنی و خارجی است که معمولاً ابن‌سینا را مبتکر آن می‌دانند. قابل توجه است که ابن‌سینا عملاً از این تفکیک برخی از همان بهره‌هایی را برده است که بعد از او از تفکیک میان این دو حمل برده‌اند و در آثار سید صدرالدین دشتکی، محقق دوانی و میرداماد این تقسیم و این دو اصطلاح و استفاده از برخی از نتایج آن به روشنی وجود دارد. (ر.ک. مدرس زنوزی، ۱۳۶۳: ۹ - ۲۷)

وجه تسمیه حمل ذاتی اولی و شایع صناعی

حمل اولی را ذاتی می‌گویند، زیرا محمول جزء ذات و ماهیت موضوع یا عین ذات موضوع است و از این جهت اولی می‌گویند که ثبوت هر چیزی برای خود یا ثبوت اجزای هر چیزی برای خودش به تصور دیگری نیاز ندارد. (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۱۳۱) و حمل شایع را شایع می‌گویند، چرا که در گفتگوها رواج دارد و به آن صناعی می‌گویند، چرا که در علوم و فنون مختلف رایج و مستعمل است. (همان: ۱۳۲)

تعریف حمل ذاتی اولی و شایع صناعی در لسان علامه مصباح یزدی

قضیه گاهی حمل مفهوم بر مفهوم است اعم از اینکه لفظش یکی باشد یا دو تا، مثل «الانسان انسان» و «الانسان بشر»، که به آن «حمل اولی» گویند و گاهی

حمل دلالت بر ثبوت مفهومی برای موجودی می‌کند، یعنی حمل مفهومی بر مصداقی، که به آن «حمل شایع» گویند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۴۹)

البته، این تعریف علامه مصباح یزدی از حمل اولی و حمل شایع با تعریفی که برخی فلاسفه حکمت متعالیه از جمله علامه طباطبایی و علامه جوادی آملی ارائه کرده‌اند متفاوت است، زیرا این بزرگواران حمل ذاتیات یک شیء بر ذات را هم حمل ذاتی اولی می‌نامند. با این وجود، برای اینکه بررسی تمام این تعریف‌ها از عهده این نوشتار مختصر خارج است از توضیح و تفصیل نظرات این بزرگواران خودداری می‌کنیم. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۵۷؛ جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۰۲/۲)

نگاه تطبیقی

۱. نسبت حمل ذاتی اولی با قضایای تحلیلی و نسبت حمل شایع با قضایای

ترکیبی

اینک که نظر کانت و علامه مصباح یزدی را در باب قضایای تحلیلی - ترکیبی و حمل ذاتی اولی و شایع صناعی متوجه شدیم، به شباهت‌ها و تفاوت‌های بین این دو تقسیم می‌پردازیم.

مطابق تعریف علامه مصباح، ملاک تقسیم تحلیلی و ترکیبی غیر از ملاک تقسیم اولی و شایع است، زیرا عینیت مفهوم موضوع و مفهوم محمول یا اندراج مفهوم محمول در موضوع را - طبق تعریف علامه - نمی‌توان به عنوان ملاک جامع و مانع برای تشخیص حمل ذاتی اولی و تفکیک آن از حمل شایع صناعی در نظر گرفت، بلکه لحاظ اتحاد مفهومی ملاک اصلی تفاوت این دو حمل است. بنابراین، نسبت میان خود حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی عموم و

خصوص مطلق است. این در حالی است که مطابق ملاک تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی مصداق هیچ‌یک از این دو نمی‌تواند مصداق دیگری نیز به حساب آید و تعریف حمل ذاتی اولی با تعریف قضایای تحلیلی اشتراکی ندارد و تعریف حمل شایع صناعی هم با تعریف قضایای ترکیبی اشتراکی ندارد؛ هرچند لازمه حمل ذاتی اولی بودن عینیت موضوع و محمول یا مندرج بودن مفهوم محمول در مفهوم موضوع است، این لازم لازم عام است که شامل برخی از حمل‌های شایع هم می‌شود و، با توجه به این لازم عام، همه حمل‌های ذاتی اولی از [جنس] قضایای تحلیلی به معنای اخص (به معنای کانتی) آن هستند و اما قضایای تحلیلی تنها در صورت لحاظ اتحاد مفهومی موضوع و محمول آنها حمل ذاتی اولی اند و، با توجه به این شرط، برخی از حمل‌های شایع می‌توانند قضیه تحلیلی باشند.

اما برای مقایسه حمل شایع صناعی با قضایای ترکیبی کانت لازم است به این نکته توجه نماییم که قضایا گاه به حمل طبیعی اند و گاه به حمل وضعی. با توجه به این تقسیم است که نسبت‌های چهارگانه با احکام متفاوت پیش می‌آید.

أ. قضایا به حمل طبیعی: حمل طبیعی به این است که آنچه از لحاظ مفهوم اعم است به طور طبیعی (بالتبع) بر مفهوم اخص حمل می‌شود، مانند حمل ضاحک و حیوان بر انسان. به عبارتی دیگر، اعم از هر چیز مفهومی است که بر آن و بر غیر آن صدق کند و مقصود از صدق حمل است. پس، هر اعمی بر مفهوم اخص از خود بالطبع حمل می‌شود، مانند حیوان که بر انسان حمل می‌شود. اما عکس آن، یعنی حمل اخص بر اعم، حمل طبیعی نیست.

بدان که اعم گاهی به اعتبار وجود آن در افراد اخص و در افراد دیگر اعم است،

مانند حیوان نسبت به انسان، و گاهی فقط به اعتبار مفهوم اعم است، مانند ضاحک [نسبت به انسان]، زیرا مفهوم ضاحک عبارت است از «چیزی که دارای ضحک باشد»، بدون توجه به اینکه شیء مذکور انسان باشد یا نباشد. در نتیجه، مشتق دال بر خصوصیات حقایق نیست و درک این مطلب که ضاحک انسان است، خارج از مفهوم ضاحک به دست می آید. پس، ضاحک از لحاظ مفهوم اعم از انسان است و از لحاظ مصداق مساوی آن است. بدین جهت، در تعریف گفته شد: «آنچه از لحاظ مفهوم اعم است». بنابراین، اعم شامل هر دو نوع می-شود. (علامه حلی، ۱۳۶۲: ۱۴)

ب. قضایای به حمل وضعی: هرگاه آنچه به لحاظ مفهوم اخص است به طور وضعی یا جعلی بر مفهوم اعم حمل شود، حمل وضعی رخ داده است، مثل حیوان انسان است، انسان محمد است. (همان: ۱۴)

اینک، با توجه به حمل وضعی و حمل طبیعی به نسبت های چهارگانه ای پرداخته می شود که بین این تقسیمات و بر اساس کیفیت جمع بین این قضایا اتفاق می افتد:

أ. رابطه تحلیلی با طبیعی: هر طبیعی تحلیلی است اما همه تحلیلی ها طبیعی نیستند، مثلاً «انسان حیوان ناطق است» تحلیلی است اما طبیعی نیست، زیرا در طبیعی محمول باید اعم از موضوع باشد، در حالی که حیوان ناطق مساوی با انسان است نه اعم از آن. بنابراین، قضایای تحلیلی اعم از قضایای طبیعی اند.

ب. رابطه ترکیبی با وضعی: این رابطه عموم و خصوص مطلق به اطلاق ترکیبی است؛ هر وضعی ترکیبی است اما هر ترکیبی وضعی نیست، مثلاً «جسم بر اثر حرارت منبسط می شود» ترکیبی است اما وضعی نیست، زیرا در وضعی

محمول باید اخصاً از موضوع باشد.

ج. رابطه تحلیلی با ذاتی اولی: چنین رابطه‌ای عموم و خصوص مطلق به اطلاق تحلیلی است هر ذاتی اولی تحلیلی است اما هر تحلیلی ذاتی اولی نیست، مثلاً «هر معلولی علتی دارد» تحلیلی است اما ذاتی اولی نیست.

د. رابطه ترکیبی با شایع صناعی: این رابطه عموم و خصوص مطلق است به اطلاق شایع، بدین معنا که هر قضیه ترکیبی شایع است اما همه قضایای شایع ترکیبی نیستند، به دلیل «انسان حیوان است» که شایع است اما تحلیلی است نه ترکیبی.

بنابراین، قضایای تحلیلی همان قضایای به حمل اولی‌اند، منتها به‌علاوه قضایای طبعی، و قضایای ترکیبی همان قضایای شایع‌اند، منتها به استثنای یک قضیه، قضیه‌ای مانند «الانسان حیوان» و امثال آن، یعنی هر قضیه‌ای که در آن اعم بر اخص حمل می‌شود.

به عبارتی دیگر، بنا بر نظر علامه مصباح، تمام قضایای حمل اولی تحلیلی هستند اما همه تحلیلی‌ها حمل اولی نیستند و همچنین تمام قضایای ترکیبی حمل شایع صناعی هستند اما تمام حمل شایع‌ها ترکیبی نیستند بلکه برخی از آنها تحلیلی هستند.

شاید از زاویه‌ای دیگر بتوان گفت نسبت‌های بین این قضایا از نظر علامه مصباح به قرار زیر است:

قضایای تحلیلی = قضایای ذاتی اولی [که رابطه محمول و موضوع آن تساوی است] مثل: انسان حیوان ناطق است + قضایای طبعی [که در آن محمول اعم از موضوع است] مثل: انسان حیوان است.

قضایای ترکیبی = قضایای وضعی [که محمول آن اخص از موضوع است] مثل: حیوان انسان است. + قضایایی که در آنها محمول با موضوع اعم من وجه است مثل: انسان سفید است + قضایایی که محمول آنها با موضوع تباین دارد. مثل: انسان سنگ است [هر سه شایع اند اما نباید غافل بود که قضایای شایع اعم از قضایای ترکیبی اند].

تفاوت دیدگاه کانت و دیدگاه علامه مصباح

أ. تفاوت در قضایایی با حمل نوع بر فرد حقیقی

از تقسیمات یاد شده یک نتیجه مهم به دست می‌آید و آن این است که در نظر علامه مصباح یزدی حمل نوع بر فردش، مثل زید انسان است، حمل شایع صناعی است، زیرا که در حمل نوع بر فردش بین موضوع و محمول اتحاد مفهومی برقرار نیست بلکه اتحاد مصداقی (وجودی) برقرار می‌باشد، چنان که زید مصداق انسان است و با مفهوم انسان که حیوان ناطق باشد هیچ اتحادی ندارد بلکه زید علاوه بر حیوان ناطق بودن که خصوصیت ماهوی آن را تشکیل می‌دهد از خصوصیات فراوان دیگری مثل کم و کیف و نظایر اینها برخوردار است که مفهوم انسان این خصوصیات را ندارد. پس، فرد بالذات با طبیعت خود اتحاد مفهومی ندارد و حمل بین آنها حمل اولی نیست، اما بر اساس تعریف کانت از احکام تحلیلی این نوع قضایا را باید تحلیلی دانست نه ترکیبی.

ب. تفاوت حمل ذاتی اولی و قضایای تحلیلی در گزارش از عالم واقع

غالب فلاسفه غرب معتقدند که قضایای تحلیلی کانت گزارشی از عالم واقع نمی‌دهد، زیرا همانطور که در تعریف قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت آورده‌ام

این قضایا صرفاً مفهومی را بر مفهوم یکسان با آن، حمل می‌کند و دانش افزوده- ای، علاوه بر آنچه که در موضوع وجود دارد، به ما نمی‌دهد. پس، در واقع، گزارش ما صرفاً گزارشی از حال و وضع ذهن و ارتباط مفهومی با مفهوم دیگر است.

بنا بر نظر علامه مصباح که حمل ذاتی اولی را حمل مفهوم بر مفهوم می‌داند، هیچ شباهتی بین این دو نظریه نیست. آری، در قضیه‌ای که مفهوم و محمول اتحاد دارند و در آن حمل مفهوم بر مفهوم لحاظ شده است، از این حیث، گزارشی از عالم واقع ندارند. اما چنین نیست که در هر قضیه‌ای که به نحوی اتحاد مفهومی میان موضوع و محمول وجود دارد صرفاً باید حمل مفهوم بر مفهوم را لحاظ کرد بلکه در همین قضایا می‌توان اتحاد وجودی و مصداقی را در نظر گرفت.

پس، در همان قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت می‌توان اتحاد وجودی و مصداقی را در نظر گرفت، هر چند خود آنها به غلط معتقدند که قضایای تحلیلی گزارشی از عالم واقع نمی‌دهند. اما طبق مشهور منطق دانان ما - که حق است - اصولاً به شرط گزارش از واقع صادق‌اند و طبق تعریف علامه مصباح یزدی از حمل ذاتی اولی (حمل مفهوم بر مفهوم) حمل ذاتی اولی همان حیث حمل مفهوم بر مفهوم یک قضیه است و همان قضیه از حیث دیگری حاوی گزارش از واقع است و در این صورت، حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی دو لحاظ از یک قضیه‌اند. به عبارت دیگر، اینکه قضایای تحلیلی در باب عالم خارج از ذهن ساکت‌اند و هیچ سخنی ندارند حرف درستی نیست؛ هر چند فهم هر قضیه‌ای که ناظر به عالم خارج است و از خارج سخن می‌گوید نیازی به خارج ندارد،

بی‌نیازی از خارج غیر از سخن از خارج نگفتن است؛ هیچ منافاتی ندارد که فهم قضیه‌ای مستقل از خارج باشد در عین اینکه ناظر به خارج است. آیا قضیه «هر مرد متأهلی زن دارد» نمی‌تواند حاکی از خارج باشد؟ مضافاً اینکه معنای این سخن که قضایای تحلیلی فقط ذهنی اند این است که فقط در ذهن است که هر مرد متأهلی زن دارد (منطوق قضیه)، یعنی در خارج مرد متأهل زن ندارد (مفهوم قضیه)، در حالی که هر دو غلط است، زیرا وقتی می‌گوییم مرد متأهل زن دارد نه مقصودمان این است که مرد متأهل در ذهن زن دارد و نه مقصودمان این است که مرد متأهل در خارج زن ندارد. بنابراین، در تعریف قضایای تحلیلی باید گفت: قضایایی هستند که مفهوم محمول از تحلیل مفهوم موضوع به دست می‌آید، در حالی که در قضایای ترکیبی مفهوم محمول در مفهوم موضوع منطوق نیست تا با تحلیل آن بتوانیم به مفهوم محمول دست یابیم. اما در خصوص سخن از خارج گفتن، همه قضایای از خارج سخن می‌گویند، چه تحلیلی باشند و چه ترکیبی.

ج. تفاوت در هدف

هدف کانت از تقسیم قضایا به پیشینی و پسینی و، سپس، تقسیم قضایای پیشینی به تحلیلی و ترکیبی. «اولاً، تفکیک قضایای تجربی از غیرتجربی، ثانیاً، شناسایی منشأ صدق در قضایای غیرتجربی، ثالثاً، تفکیک قضایای واقع‌نما از غیرواقع‌نماست». (کانت، ۱۳۷۰: ۹۵ - ۹۶؛ ملکیان، ۱۳۷۸: ۱۱۳/۳ - ۱۱۷)، در حالی که برخی از اهداف تقسیم قضایای حملیه به ذاتی اولی و شایع صناعی رفع برخی مشکلات فلسفی در هستی‌شناسی، از قبیل قول به وجود ذهنی و تفکیک تناقض‌های ظاهری از تناقض‌های واقعی در منطوق، است که نتیجه آن تفکیک صدق و کذب به لحاظ ارتباط مفهومی از صدق و کذب به لحاظ ارتباط مصداقی

است.

بنابراین، میان هدف تقسیم قضایای تحلیلی و ترکیبی و تقسیم قضایای حملی به ذاتی اولی و شایع صناعی نیز اشتراکی وجود ندارد اما به این نکته توجه شود که بیشتر اهدافی که از طریق تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی در معنای کانتی آن دنبال شده است از طریق تقسیم قضایا به ذاتی اولی و شایع صناعی کاملاً قابل تأمین است. بیان مطلب اینکه، از سویی، هدف از تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی دستیابی به قضایای ضروری و پیشین و دستیابی به منشأ صدق قضایاست و، از سویی دیگر، در حمل‌های ذاتی اولی و حمل‌های شایع بالذات محمول ذاتی موضوع است. پس، می‌توان گفت این دو نوع حمل از قضایای ضروری و پیشین‌اند و حمل‌های شایع صناعی دو دسته‌اند که در برخی از آنها حمل محمول از لوازم ذات موضوع است و تشخیص ضرورت و صدق آن از طریق مراجعه به معنای آن ممکن است و برخی دیگر از حمل‌های شایع این‌گونه نیستند. پس، تقسیم قضایا به ذاتی اولی و شایع صناعی همه مزایای تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی به معنای کانتی را دارد اما آن تقسیم همه مزایای این تقسیم را ندارد.

د. تفاوت در بحث تناقض

مهم‌ترین معیار کانت در بحث تحلیلی این است که اگر انکار قضیه‌ای منجر به تناقض شود، آن قضیه قضیه تحلیلی است. به عبارتی دیگر، اصل مشترک همه احکام تحلیلی اصل امتناع تناقض است. (ر.ک. کانت، ۱۳۷۰: ۹۷) مثلاً قضیه «جزئی جزئی است» یک قضیه تحلیلی است، زیرا انکار آن یعنی «جزئی جزئی نیست» موجب تناقض می‌شود. اما از نظر قاطبه فلاسفه اسلامی بین این دو هیچ

تناقضی نیست، زیرا که در تناقض نه وحدت شرط است که از جمله آنها وحدت در حمل می‌باشد، و به همین دلیل است که وقتی دو شیء متنافی و متناقض به دو گونه بر یک شیء حمل شوند، تناقض لازم نمی‌آید، در مثال قبلی، «جزئی جزئی است» به حمل اولی، یعنی اتحاد مفهومی، برقرار است اما جزئی به حمل شایع جزئی نیست، یعنی جزئی از مصادیق جزئی نیست بلکه از مصادیق کلی است، یعنی جزئی به حمل شایع کلی است. پس هم جزئی جزئی است صادق است و هم جزئی جزئی نیست صادق است، اما بر اساس دو نوع حملی که اتحاد ندارند، پس، تناقضی ندارند. بر این اساس، «جزئی جزئی است» حمل اولی است و «جزئی جزئی نیست» حمل شایع صناعی می‌باشد. (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۴۰۵: ۵۰ - ۵۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۳) در حالی که بر اساس نظر کانت «جزئی جزئی است» تحلیلی است و به این دلیل که انکارش به تناقض می‌انجامد، نظر فلاسفه اسلامی انکارش به تناقض نمی‌انجامد.

ه. تفاوت در مقسم قضایای تحلیلی و ترکیبی

در نظر کانت، مقسم قضایای تحلیلی و ترکیبی حکم است، توضیح آنکه کسی که قضیه را در ذهن پذیرفته باشد، طبق آن قضایایی که امری را تصدیق یا تکذیب می‌کند؛ هرگاه نفس نسبت به محتوای ذهنی جمله اذعان یا انکار داشته باشد، به قضیه‌ای که همراه این حالت نفسانی است حکم می‌گویند. پس، تقسیم بندی کانت مربوط به قضایا نیست، مربوط به احکام است و این حکم است که یا تحلیلی است یا ترکیبی. اما در نظر علامه مصباح مقسم قضایای تحلیلی و ترکیبی قضایای هلیه مرکبه است. علامه مصباح یزدی، نخست، قضایا را به حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی و، سپس، حمل شایع صناعی را به هلیه بسیطه و

هلیه مرکبه و، آنگاه، هلیه مرکبه را به «تحلیلی و ترکیبی» تقسیم می‌کند.

و. تفاوت در قضایای انتزاعی

طبق دیدگاه علامه مصباح یزدی قضایای انتزاعی، مثل «هر انسانی ممکن الوجود است»، جزء قضایای حمل شایع صناعی می‌باشند، زیرا بین مفهوم ممکن الوجود - به عنوان محمول قضیه - با مفهوم انسان - که موضوع قضیه باشد - اتحاد مفهومی برقرار نیست. انسان و ممکن الوجود اتحاد مصداقی دارند و انسان از مصداق ممکن الوجود است. اما همین قضایا را، طبق تعریف کانت از احکام تحلیلی و ترکیبی، باید جزء احکام ترکیبی بدانیم.

نکته دیگر این است که اگر همین قضیه را با قضیه‌ای دیگر مثل «این جسم سفید است» مقایسه بکنیم، تفاوتی نمایان می‌شود به اینکه در چنین قضیه‌ای محمول عینیت و تحقق غیر از تحقق موضوع دارد، یعنی موضوع برای خودش واقعیتی داشته و محمول هم برای خودش واقعیت دیگر که به وسیله این قضیه با هم مربوط شده‌اند، اما در قضیه انتزاعی ذکر شده محمول (ممکن الوجود) تحقق غیر از تحقق موضوع (انسان) ندارد. در واقع، یک چیز در بیرون منشأ دو مفهوم گردیده است، یکی انسان و دیگری ممکن الوجود بودن. حکمای مسلمان، به ویژه علامه مصباح یزدی، این دو قضیه را از یکدیگر متمایز کرده‌اند. اما طبق تعریف کانت از احکام ترکیبی، نمی‌توان قضایای انتزاعی را ترکیبی دانست، زیرا از نظر کانت باید محمول ثبوت شیء لشیء باشد اما در قضایای انتزاعی محمول این ویژگی را ندارد. به بیان دیگر، طبق این تعریف، احکام ترکیبی فقط شامل محمول‌های بالضمیمه می‌شود و خارج محمول‌ها دیگر ترکیبی نیستند بلکه انتزاعی‌اند.

نکته پایانی اینکه لازم است مشخص شود قضیه‌ای مثل انسان موجود است از کدام یک از اقسام فوق است. چنین قضیه‌ای تحلیلی نیست، زیرا موجودیت جزء ذات ماهیت نیست. و نیز ترکیبی انضمامی نیست، زیرا انسان و موجود در خارج دو عینیت و تحقق جدا ندارند. و نیز ترکیبی انتزاعی نیست، زیرا اگر ترکیبی انتزاعی می‌بود، مثل انسان ممکن است، باید محمول از موضوع انتزاع گردد، در حالی که موجودیت از انسان و از هیچ ماهیت دیگری انتزاع نمی‌شود بلکه برعکس این انسان است که از موجود خاصی انتزاع می‌شود. بنابراین، کانت می‌گوید: وجود محمول حقیقی نیست. اگر مراد کانت از محمول حقیقی نبودن وجود این باشد که در این قبیل قضایا وجود محمولی است که در واقع موضوع است و در نگاه فلسفه اسلامی عکس‌الحمل است، چنان که حقیقت «انسان موجود است» «این وجود انسان است» می‌باشد. اگر منظور کانت این باشد، سخن درستی است. ممکن است این سخن کانت ناشی از این توهم باشد که عروض هر محمولی بر موضوع حتماً ثبوت شیء لشیء است و ملاک قضیه بودن ثبوت شیء لشیء است و، در نتیجه، اگر در جمله‌ای ثبوت شیء لشیء نبود، آن جمله قضیه نیست. در این صورت، چون «انسان موجود است» و همه قضایایی که محمولشان وجود است ثبوت شیء لشیء نیست، پس، اساساً این موارد قضیه نیستند. (ر.ک. لاریجانی، ۱۳۸۳: ۳۶ - ۳۸) حکمای اسلامی، از جمله علامه مصباح یزدی، این مشکل را به این صورت حل کرده‌اند که ملاک قضیه بودن ثبوت شیء لشیء نیست، چراکه ممکن است قضیه‌ای قضیه باشد اما ثبوت الشیء باشد نه ثبوت شیء لشیء، مثل همه هلیات بسیطه. علامه مصباح یزدی نیز به این نکته توجه کرده و مقسم قضایای تحلیلی و ترکیبی را هلیات مرکبه قرار داده و هلیات

بسیطه را قسیم این مقسم دانسته است.

نتیجه‌گیری

از مطالبی که ذکر شد چند نکته به دست می‌آید:

۱. هم فلاسفه غرب و هم فلاسفه اسلامی در پیشینه بحث قضایای تحلیلی و ترکیبی - از نظر فلاسفه غرب - و حمل ذاتی اولی و شایع صناعی - از نظر فلاسفه اسلامی - به اشتباه ابتکار این قضایا را به افراد دیگری نسبت داده‌اند؛
 ۲. حمل ذاتی اولی و شایع صناعی در نظر علامه مصباح با قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت تفاوت‌های زیادی دارد؛ طبق نظر علامه مصباح، تمام قضایای حمل اولی تحلیلی هستند اما همه تحلیلی‌ها حمل اولی نیستند و همچنین تمام قضایای ترکیبی حمل شایع صناعی هستند اما تمام حمل شایع‌ها ترکیبی نیستند بلکه برخی از آنها تحلیلی هستند؛
 ۳. قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت با حمل ذاتی اولی و شایع صناعی از زاویای مختلف تفاوت دارند: گزارش دادن از عالم واقع، تفاوت در هدف‌هایی که هر دو دنبال می‌کنند، تفاوت در مقسم هر دو قسم از قضایا، تفاوت در قضایای انتزاعی و هلیات بسیطه، و تفاوت در بحث تناقض.
- خلاصه آنکه فیلسوفان مکتب حکمت متعالیه، به‌ویژه علامه مصباح یزدی، نیز به تمییز میان گونه‌های مختلف قضایا توجه داشته‌اند و می‌توان تقسیم‌کانتی را بر برخی از این اقسام منطبق دانست، جز آنکه توجه آنان اصالتاً ناظر به حیث معرفت‌شناختی معیار صدق و مطابقت قضایا نبوده، بلکه نگاه آنان بیشتر به جنبه منطقی مسئله بوده و در پی تمییز گونه‌های مختلف قضایا برای اجتناب از مغالطات بوده‌اند.

منابع

- ۱- ای. سی. یوئینگ (۱۳۸۸) شرح نقد عقل محض کانت، مترجم: اسماعیل سعادت خمسه، تهران: انتشارات هرمس.
- جوادی آملی [علامه]، عبدالله (۱۳۷۵) رَحِیقِ مَخْتوم (شرح حکمت متعالیه)، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول.
- حلی [علامه]، جمال‌الدین حسن بن یوسف (۱۳۶۲) الجوهر النضید، قم، انتشارات بیدار.
- طباطبایی [علامه]، محمدحسین (۱۴۳۰) بدایة الحکمه، تصحیح و تعلیق: عباسعلی زارعی سبزواری، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- _____ (۱۳۹۰) نهایة الحکمه، تصحیح و تحقیق: غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه امام خمینی علیه السلام، چاپ چهارم.
- علوی نیا، سهراب (۱۳۸۰) معرفت‌شناسی ریاضی ویتگنشتاین و کواین، تهران: انتشارات نیلوفر.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۷۰) تاریخ فلسفه، ج ۵، مترجم: امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- _____ (۱۳۹۰) تاریخ فلسفه، ج ۵، مترجم: غلامرضا اعوانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کانت، امانوئل (۱۳۷۰) تمهیدات، مترجم: غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- لاریجانی، علی (۱۳۸۳) شهود و قضایای ترکیبی ماتقدم در فلسفه کانت، تهران: انتشارات هرمس.

- مدرس زنوزی، آقاعلی (۱۳۶۳) رسالهٔ حملیه، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۵) دروس فلسفه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۹) آموزش فلسفه، قم: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۸۷) مجموعه مصنفات حکیم موسس آقاعلی مدرس طهرانسی، تنظیم، تصحیح و تحقیق: محسن کدیور، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مصباح یزدی [علامه]، محمدتقی (۱۴۰۵) تعلیقه علی نهاییه الحکمه، قم: موسسه در راه حق.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۸) تاریخ فلسفه غرب، تهران: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- هاسپرس، جان (۱۳۷۰) درآمدی بر تحلیل فلسفی، ترجمهٔ سهراب علوی‌نیا، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.